

یکی از آثار بدیع و درعین حال پیچیده فریتس مایر درباره عرفای ایران کتاب **بهاء‌ولد**، خطوط اصلی زندگی و عرفان اوست که در سال ۱۹۸۷ به چاپ رسیده است. استاد مایر خاورشناس سختکوش و توانمند سوئسی بار دیگر گام در راه صعب‌العبور مقامات و منازل عرفان گذاشته و دست به ترسیم چهره‌ای از بزرگان دین و عرفان ایران زده است که تاکنون شاید برای اکثریت توده مردم نامی ناشناخته بود. بهاء ولد یا پدر مولانا جلال‌الدین رومی مدتها در سایه پسرش باقی مانده و تنها به حسب حال و مقام و یا در ارتباط با مولانا نامی از او در آثار مکتوب تذکره‌نویسان و یا در خاطرات پسرش جلال‌الدین به چشم می‌خورد.

متأسفانه تاکنون صرف نظر از پژوهشهای ژرف و عالمانه استاد فروزانفر بر روی معارف بهاء‌ولد و مطالعاتی چند از هلموت ریتز توجه چندانی به شناخت و یا شناساندن این عارف گمنام و شوریده دل نشده و حتی در ارتباط با پسرش مولانا و شرح حال و حیات وی نیز تنها به صورت گذرا ذکری از وی به عمل آمده است. از این روزمانی که استاد مایر برای اولین بار پای در این دنیای بکر و ناشناخته گذاشته و درصدد کشف این شخصیت افسانه‌ای برآمد، اعجاب و تحسین دانش پژوهان را در شرق و غرب برانگیخت.

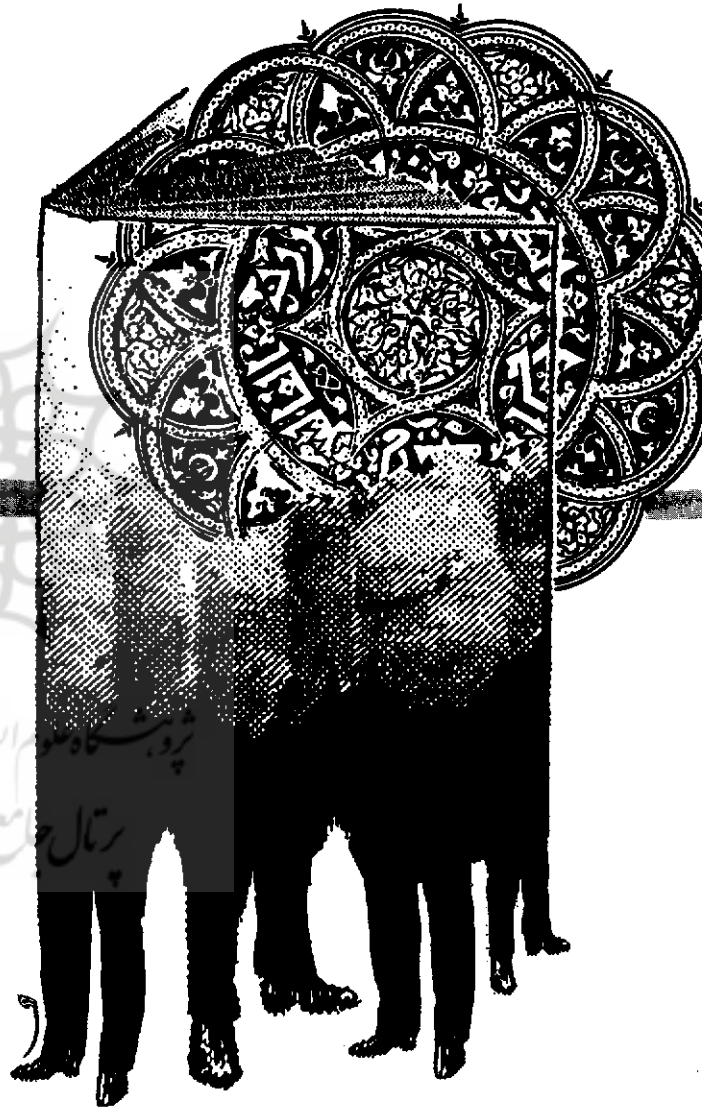
بهاء ولد کیست؟ عارفی سرگشته و شوریده حال یا اندیشمندی ژرف و سنت شکن که زمین و زمان را به بازی گرفته بود و یا جوهری سیال و بی حد و مرز؟ آیا فکر و روح و جذبات خداجویانه او را می‌توان در قالب معیارهای متداول سنجید؟ مردی که عشق را با ظامات در آمیخته و در غلبات شور و مستی و درک جلال و جمال

خداوند به دامن شطحیات درآویخت.

استاد مایر در مقدمه کتاب **بهاء‌ولد** می‌گوید: «مدتها بود که می‌خواستم بهاء‌ولد، این عارف روشن‌بین و ناشناخته را از سایه پسرش مولانا جدا کرده و او را به سخن آورم تا از عرفان خود نکته‌ها گوید و رازها از پرده براندازد. چرا که محققان و دانش پژوهان تاکنون به سراپرده اسرار او راه نیافته بودند. عرفان بهاء‌ولد نوع بکری از عرفان اسلامی است که تاکنون در جایی به ثبت نرسیده است. عرفانی که شکاف موجود بین خدا و جهان و صانع و مصنوع را از میان برداشته و نه تنها جسم را تحقیر و منکوب نمی‌کند بلکه جسم و ماده را نیز از نوعی «دیانت بالقوه» برخوردار می‌داند و می‌کوشد تا آنها را با تمام ذرات وجود و اجزاء لایتجزای خود در سیر به سوی احدیت حیات و بقا ببخشد.»

اخبار مربوط به بهاء‌ولد که تا مدتها فقط به عنوان پدر مولانا جلال‌الدین رومی معروف بود عمدتاً از منابع زیر کسب می‌شود:

۱. **ولدنامه یا ابتدائنامه سلطان ولد** پسر مولانا از سال ۶۹۱.
۲. **زندگینامه مولانا اثر فریدون بن احمد سپهسالار** و پسر او متعلق به سالهای پیش از ۷۲۹ با عنوان مشهور **رساله سپهسالار یا رساله فریدون**.
۳. **زندگینامه جامع تر مولانا به نام مناقب العارفين** اثر افلاکی در دو جلد. ولی با نقد و بررسی جامع استاد بدیع الزمان فروزانفر در احوال و آثار مولانا در کتاب معروف خود به نام: **رساله در تحقیق احوال و زندگی مولانا** که در آن به تفصیل از پدر شاعر و یگانه اثر معروف او معارف سخن به میان آورده بود، فصل جدیدی در شناخت



## دکتر میر آفاق بایرودی

گردیدم که حل بسیاری از غوامض و مشکلات مثنوی شریف به دلالت و هدایت این کتاب باز بسته است و فهم اسرار کلمات پسر جز به وسیله آگاهی از اشارات لطیف پدر میسر نیست.» بدین ترتیب استاد فروزانفر پانزده سال بعد برای اولین بار جلد اول معارف را که در حقیقت تنها منبع قابل اعتماد و حاوی یادداشتهای شخصی بهاء ولد است بر اساس سه نسخه خطی استانبول و یک نسخه خطی تهران و چهار سال بعد جلد دوم آن را بر اساس یک نسخه خطی تهران و چهار سال بعد جلد دوم آن را بر اساس یک نسخه خطی منحصر به فرد موزه قونیه تصحیح و منتشر کرد. پس از درگذشت استاد فروزانفر هر دو جلد تجدید چاپ شد. جلد اول معارف شامل سه جزو است و فروزانفر جلد دوم را جزو چهارم می خواند، ولی معتقد است که این جزو در اصل پایه و اساس سه جزو دیگر و نسخه اصلی معارف بوده و قاعدتاً باید جلد اول باشد و سه جزو اول در حقیقت پرداخت و یا تحریر جدیدی است از نسخه اصلی اول که به دست کاتب یا کاتبان دیگر نوشته شده است.

استاد فروزانفر درباره نسخه اول می نویسد: «پس از انتشار اجزای سه گانه معارف نگارنده همچنان همت بر تحصیل نسخه ای از جزو چهارم مقصور می داشت و پیوسته می خواست تا بدان گنجینه جواهر غیبی که زاده انفاس پاک مردی راه دان و روشن بین و خردمندی با فصاحت گفتار و صراحت بیان است دست یابد و خاطر سوخته را به بارقه ای از لوامع آن مخزن اسرار و مطلع انوار برافروزد و به سبب طبع و انتشار آن، شعله ای حجاب سوز بر خزاین افکار و آثار مولانا جلال الدین محمد بگستراند.»

بهاء ولد گشوده شد. استاد فروزانفر در مقدمه کتاب معارف می نویسد: «هنگامی که به تألیف و تدوین شرح حال مولانا جلال الدین محمد اشتغال داشتم، به نسخه ای از معارف سلطان العلماء بهاء الدین محمد الحسین الخطیبی پدر مولانا مشهور به بهاء ولد دست یافتم و از همان مطالعه نخستین به اهمیت آن کتاب و تأثیر آن در افکار مولانا پی بردم و هر بار که از خواندن آن فراغت می یافتم، خویش را به تجدید مطالعه و تأمل در غرایب آن سفینه غیبی و روحانی مشتاق تر می دیدم، تا در نتیجه مراجعه و مطالعه مکرر بیش از پیش معتقد

برای آگاهی از جزئیات بیشتر دربارهٔ تصنیف مجلدات معارف به فصل اول کتاب مراجعه شود. تأثیری که افکار بهاء و کلد بر روی اشعار پسرش مولانا به خصوص در مثنوی داشته است به تفصیل در مقدمه جلد اول معارف (از ص ید تا کط) به اهتمام استاد فروزانفر بازنموده شده است.

استاد مایر دربارهٔ ماهیت معارف می‌گوید: «عنوان «معارف» در هیچ جای متن دیده نمی‌شود نه در نسخه اول و نه در جلد دوم، ولی این به آن معنا نیست که خود بهاء آن را «معارف» نامیده باشد.»

باورنکردنی از معجزات و کرامات آنان نیست. معهدا عرفان بهاء همچنان در تاریکی ابهام باقی مانده بود، ولی تقدیر سندی را از دستبرد حوادث در موزهٔ قونیه حفظ کرده بود که برخلاف رسم متداول در تراجم احوال و تذکرة‌های اولیاء و مشایخ و داستانهای افسانه‌آمیز منابع یادشده حقایق بکر و نابی از حیات روحانی و اوج اندیشه‌های وی را در برداشت. سندی مستند از بهاء‌ولد دربارهٔ خود او، فلسفهٔ عارفانه او و ادلال بی‌پروای او با الله. و آن معارف یا آیینة تمام نمای بهاء‌ولد با تمام زشتیها و زیباییها، اوجها و پستیها و بالاخره حقایق زندگی عارفانهٔ اوست. در اینجا برخلاف اکثر رسالاتی که در شرح حال اولیاء و مشایخ نوشته می‌شود، بهاء هیچ نوع تصویر ساخته و پرداخته‌ای از خود ارائه نمی‌دهد، بلکه آنچه ترسیم می‌کند چهرهٔ بدون آرایش و واقعی خویش است. وی در ملاحظات و مطالعات انتقادی خود ضعفها و مشکلات خویش را نشان می‌دهد، خطاهای خود را کتمان نمی‌کند و عجز خود را پوشیده نگاه نمی‌دارد، ولی شادبها و سرمستیهای خود را هم که زایندهٔ «مزه» و یا عطیهٔ حیات بخش الهی است پنهان نمی‌کند.»

ما در این کتاب به کرات با واژه «مزه» مواجه خواهیم شد و آن مجموعه‌ای است از ذوق و سرخوشی، بسط و سرزندگی و یا وجد و شوق عارفانه‌ای که سرچشمهٔ رویش و جوشش روحانی و جسمانی است. جوششی که انسان را به تلاش و تکاپو وامی‌دارد و موجب سرزندگی و طراوت روح انسان می‌شود. بدون «مزه» روح می‌میرد و جسم به خواب غفلت فرو می‌رود. بهاء درک ظریفی برای زیبایی سلوک و طریقت دارد و معتقد است که «طلب» عین «یافتن» است و این که آیا سالک به مقصود می‌رسد یا نه تغییری در تلاش و کوشش او و درک لذت نمی‌دهد. مایر می‌گوید: «ریتر حق داشته است که شوق طلب و مزهٔ آن را یکی از عناصر اصلی عرفان بهاء بداند.»

بنابراین اثری که بهاء‌ولد به نام معارف از خود به یادگار گذاشته است، سندی است تروتازه و نشاط‌آور که بینش روشنی از شخصیت واقعی بهاء را به ما می‌دهد. روشن‌تر از هر کتابی که ممکن بود برای استفادهٔ همگان به رشتهٔ تحریر درآورده باشد.

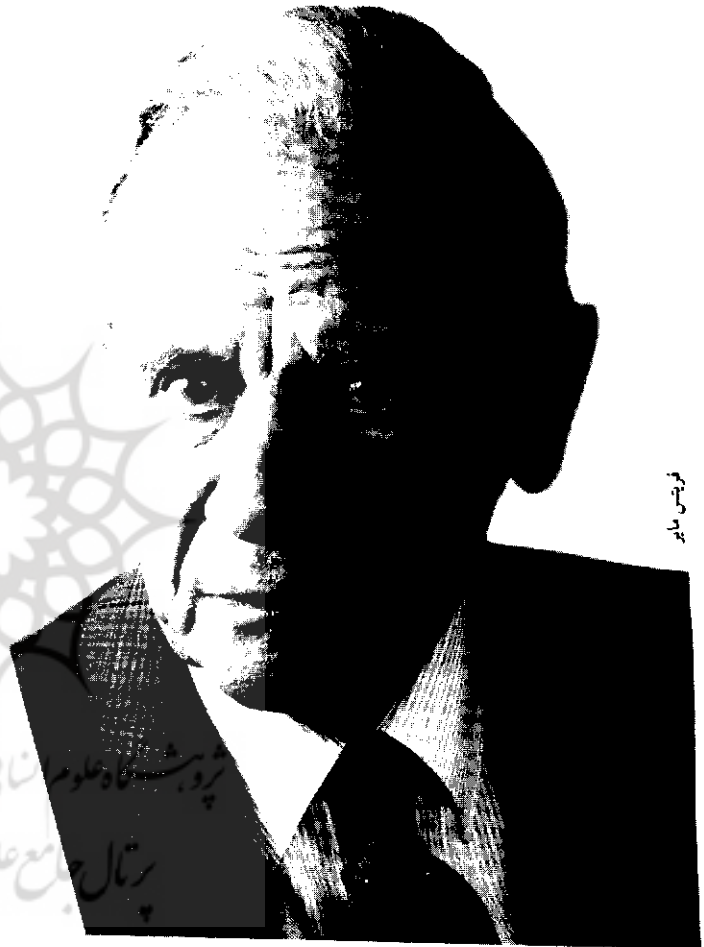
استاد مایر اطلاعاتی را که از معارف به دست آورده است، در دو بخش کلی و جداگانه مورد بررسی قرار داده است:

#### ۱- زندگی بهاء

#### ۲- عرفان و بینش فلسفی بهاء

قسمت اعظم بخش اول شامل زندگی خانوادگی و اجتماعی بهاء به عنوان فقیه، واعظ و مفتی در منطقه دورافتادهٔ وکس یا لوکند و سنگ توده در تاجیکستان امروزی و سپس در بلخ و منازعات و تشبهای علمی و فقهی او با مخالفان حقیقی یا فرضی مانند امام فخررازی و خوارزمشاه و سرانجام ترک خان و مان از بیداد خوارزمشاهیان به قصد مهاجرت به غرب و آسیای صغیر بین سالهای ۶۰۹ و ۶۱۶ ه. ق و رنجها و مشقات سفرهای طولانی وی و خانواده‌اش در مسیر بغداد و شهرهای روم شرقی یا آسیای صغیر و نهایتاً رسیدن آنها به قونیه است. لذا دوران حیات بهاء به دو بخش نابرابر تقسیم می‌شود: یک دوران خیلی طولانی از شصت و دوتا شصت و چهار سالگی که وی در شرق به سربرده و دوران کوتاه‌تری از نوزده سال که وی دست کم یازده سال از این مدت را در سفر به سوی غرب و آسیای صغیر سپری کرده و تنها دو سال آخر عمر خود را در قونیه به سر برده است.

عرفان بهاء‌ولد تصویری است از آفرینش و جهان اسلامی، ولی او آن را با افکار و ذوق و بینش عمیق خود رنگ و جلای دیگری داده



فرینش مایر

سپهسالار عنوانی به این کتاب نداده و آن را یادداشت‌هایی از مواعظ و سخنان بهاء‌ولد می‌داند که به همت شاگردان و پیروان او گردآوری شده است. هلموت ریتر و فروزانفر نیز احتمالات خود را بر این اساس پایه‌گذاری کرده‌اند؛ ولی آنچه مایر از معارف بهاء‌ولد استنباط کرده است نکته‌ای است بدیع و برداشتی است در خور تعجب. وی در این باره می‌نویسد: «ماخذی که در آنها اخبار و اقوال مربوط به مولانا و پدر وی بهاء‌ولد به دست ما رسیده است یعنی ولدنامه، رسالهٔ فریدون و مناقب العارفین افلاکی، هر سه متعلق به حلقهٔ مریدان مولانا و پدر وی‌اند و قطعاً از قید و بند تعلقات و تعصبات صنفی و خانوادگی به دور نیستند. اقوال و داوریهای این منابع ضمن این که اطلاعات ذیقیمتی از زندگی و افکار و سلوک مولانا و بهاء‌ولد و به خصوص مهاجرت آنان از بلخ به آسیای صغیر در اختیار ما می‌گذارند، خالی از مزه‌ها و مبالغه و داوریهای یک‌جانبه و حکایات

است. وی جهان آفرینش را جمع اضداد و صحنه جهاد با سستیها و کاستیها می‌داند و آن را در تصورات خود ترکیبی از افلاک متعدد بر روی یکدیگر مجسم می‌کند که از پایین به بالا عبارت‌اند از: عالم اجزاء یا معادن، بر روی آن عالم اعراض یا محدثات، سپس عالم عقول و عالم حواس و بر روی آنها عالم ارواح و سرانجام بر فراز همه آنها عالم صفات‌الله و آن سوی این صفات، کاملاً برخلاف نظم نظام، صدها هزار ارواح که همچون دریا موج می‌زنند و هریک از این عوالم از عالم بالاتر از خود مدد می‌گیرد. بینش بهاء درباره خدا نیز بر همین منوال است.

خدا در نظر او گاه بالا است و بس دور، و زمانی بس نزدیک و در ابعاد متقاطع. گاه نه در محدوده جهان است و نه در فراسوی آن، هم اینجاست و هم آنجا، نه در وجود و نه در عدم، هیچ جا و همه جا. بهاء‌ولد رابطه خداوند را با جهان، رابطه «معیت» می‌داند. حضور واقعی و لامکان و لایوصف خداوند در کنار هر چیزی که هست و یا خواهد بود. این معیت را بهاء تا آخرین اجزای جهان آفرینش بسط می‌دهد و از رابطه متقابل ذهنی و عاطفی بین اشیاء و اجزاء از سویی و باریتعالی از سوی دیگر سخن می‌گوید. بهاء توانایی ایجاد ارتباط معنوی با خدا را تا پایین‌ترین اجزای آفرینش یعنی عالم اعراض بسط می‌دهد. هر چیزی در نزد بهاء حیات روح، عقل و ادراک، ایمان به ذات‌الله، شادی و احساس خوشی دارد و یا می‌تواند در صورت انگیزش و احیاء آن را داشته باشد. آنها (یعنی اجزاء) خدا را می‌پرستند و از او در خوف و هراس‌اند. علاوه بر این آدمی می‌تواند بر روی اجزاء جسم خود و اجزای محیط خود اثر احیاءکننده داشته باشد. اجزای او نیاز به این جریان معنوی حیات بخش دارند تا آنها نیز به سهم خود اجزای محیط و سایر اجزای دنیا را بیدار و احیاء کنند. این عرفان انگیزش و احیاء که همه اجزاء کائنات را به جنبش و تحرک وامی‌دارد و بر پایه «اصالت جزء و معیت» بنا شده است، هسته اصلی نگرش و جهان‌بینی بهاء‌ولد را تشکیل می‌دهد. بهاء هیچ نوع تمایلی نشان نمی‌دهد که در اثبات این نظریه خود از افکار فلسفی سود جوید. او از پیش به حقیقت و اصالت آنها مؤمن و معتقد است. کاربرد عملی آن همانا عرفان اوست و آن همان «دیانت معیت» و یا روی کردن به خدا با سراسر وجود است که آدمی آن را بلاواسطه در همه ارکان و اجزای خود احساس می‌کند. عرفان بهاء از جدایی هراس انگیز دنیا از پروردگار سخت به دور است و این معنی را تلاش او برای ایجاد لذت یا «مزه» در معیت به خوبی نشان می‌دهد. احساس (مزه) را بهاء در پاره‌ای از موارد بهشت می‌خواند، زیرا بهشت برای بهاء نه تنها لامکان است، بلکه فقط حالتی است که از احساس قرب و نزدیکی به خداوند ایجاد می‌شود. با این وصف بهاء اعتقاد به آفرینش دارد و نه اشراق. وی معتقد است که خداوند بشر و دیگر مخلوقات را خلق کرده است، ولی چیزی از ذات خود را به مخلوق نداده است. استاد مایر در اینجا به این سؤال برمی‌خورد که در این صورت انسان چگونه می‌تواند به اتحاد یا فنا در ربوبیت امیدوار باشد؟ بهاء گاهی در معانی عرفانی خود از «خزیدن در خدا» و یا امتزاج با او چون شیر و انگبین سخن می‌گوید و از طرف دیگر معتقد است که معیت «با هم بودن» و در کنار خدا بودن است و نه «به هم بودن» و مستحیل شدن در ذات پروردگار. اینجاست که تضاد بین قدیم و حادث، و جدایی خالق از مخلوق آشکار می‌شود و بهاء‌ولد انسان را در نیمه راه معرفت با مشکلات و پرسشهای بی‌شماری که برانگیخته است رها می‌کند.

لازم به ذکر است که موشکافی درباره عرفان بهاء‌ولد، ریزه‌کاریهای فلسفی و کلامی آن که گاه از سیطره عقل و تفکر فراتر

رفته و انسان را تا بلندای سیر و سلوک اوج می‌دهد و تناقضهای روحی وی که او را در کشاکش شور و شیدایی از تعادل ذهنی خارج می‌کند تاکنون در جایی بازشناخته نشده و حتی در پژوهشهای ریتز نیز اشاره‌ای به آنها نشده است و این نکته‌ها و ابعاد تاریک را مایر با روش سخت علمی و پیچیده خود برای اولین بار روشن و یا سعی در باز نمودن آنها کرده است. حال این سؤال پیش می‌آید که آیا بهاء صوفی بوده است؟

استاد مایر می‌گوید: او خود را هرگز در شمار صوفیه به حساب نیاورده است و صوفیه برای او قوم بیگانه‌ای بودند که پیوسته کوشیده است از آنان دوری گزیند. وی با آداب و رسوم ظاهری صوفیه به خصوص رقص و سماع آنان مخالف بود و اعتقاد داشت که موسیقی مانع و مُخل استماع ندای باطن و جمعیت خاطر می‌شود. بهاء بین سماع ظاهر که از غیبت خیزد و سماع باطن که از حضور خیزد، فرق قائل بود و از مردم می‌خواست که حضور خداوند را در نهانخانه آرام دل خود جست‌وجو کنند و از سماع صوفیه دست بدارند و از نوجوانان آمرد در حین سماع احتراز کنند.

اینها اشارات کوتاهی بودند به کلیات عرفان بهاء و خصوصیات معارف او. اما پیش از آن که خواننده محترم وارد این مباحث گشته و پژوهش خود را آغاز نماید، لازم به ذکر پاره‌ای نکات و ویژگیهای خاصی در فصول گوناگون این کتاب است که ممکن است به علت عبارات و اصطلاحات نادر، تفکرات و تخیلات غریب و طرق صعب‌العبوری که بهاء در پیش گرفته است، خواننده را با موانع و مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو ساخته و شوق سفر در این وادی را تقلیل دهد، ولی با اندک صبر و بردباری و تأمل اندیشمندانه، بدون تردید پستیها و بلندبیهاطی گشته و راه دوست هموار خواهد شد. آنچه قابل تأمل و توجه است این است که علاوه بر تفکرات و شیوه‌های کاملاً شخصی بهاء در بیان مطالب، ما در این کتاب با یک تلفیق و امتزاج کاملاً نوی از فلسفه مایر با موضوع مورد مطالعه وی، یعنی عرفان بهاء‌ولد نیز مواجه می‌شویم. ما در اکثر فصول این کتاب بیشتر با یک پژوهشگر خرده‌گیر و تیزبین سروکار داریم که سعی می‌کند آراء و افکار فلسفی و نقدها و برداشتهای شخصی خود را در پاره‌ای از مسائل فلسفی و کلامی جانشین عرفان بهاء سازد و حتی گاهی چنان از اصل مطلب دور می‌شویم که دیگر اثری از بهاء‌ولد و یا کوچک‌ترین ارتباطی با عرفان او را باز نمی‌یابیم. آیا او با طرح این مسائل به روشن کردن عرفان پیچیده و در عین حال ساده بهاء کمکی کرده است؟ دآوری در این باره را به خواننده ارجمند وامی‌گذاریم. از جمله این فصول که صبر و حوصله بیشتری را از خواننده می‌طلبد، سلسله مطالب «معیت» در ابعاد گوناگون آن، «عرفان اسماء‌الحسنی»، «مباشرت یا نکاح روحانی»، «حجاب خداوند، خوشی و مزه و بهشت و حوران است». این فصل به خصوص یکی از پیچیده‌ترین و سخت‌ترین مباحث مایر است که خود نیز به آشفته‌گی و پیچیدگی آن اذعان دارد. مباحث تخیلی و دور از واقعیات، آن چنان شخص را از دنیای عینی و حتی ذهنی دور می‌کند که خواننده خواه ناخواه در سنگلاخ سخت و صعب‌العبوری گرفتار آمده و به سختی می‌تواند خود را به شاهراه صاف و روشنی برساند.

در فصل هیجدهم یا «مزه» نیز با افکار ضد و نقیضی مواجه می‌شویم. به طوری که بهاء یک‌بار تمام خوشیها و مزه‌ها را از الله می‌داند و در جای دیگر نسبت اینها را به پروردگار، دون‌شان او دانسته و می‌گوید که: الله ننگ دارد که چنین صفات و صوری را داشته باشد. حکایات و استعاراتی که در این فصل آمده است، صرف نظر از موارد نمادین و تمثیلهای زنده آن حقایق چندی را درباره سرشت خود بهاء

برملا می‌کند و دقیقاً از شیوه عرفان او که برخاسته از صراحت و صداقت او و برانگیخته از بی‌پروایی و سرزندگی اوست، پرده برمی‌دارد.

به طور کلی آنچه از نیاز و حاجت درونی بهاء می‌توان گفت، غور در خود و اسرار کائنات، تفکر درباره معانی دینی و قرآنی و به خصوص احساس اثر حضور خداوند است و این احساس زمانی چنان اوج می‌گیرد که بهاء خود را مخاطب مستقیم الله دانسته و با او به گفت و شنود می‌نشیند و علناً از «الهام» سخن می‌گوید. بنابراین غایت مطلوب برای بهاء این بود که بتواند از کشش به سوی باطن پیروی کرده و سپس آنچه را که احساس می‌کرد آزادانه و بی‌پروایی بیان کند. بهاء‌ولد در سخنان و بیانات خود توجهی به افکار و اذهان عمومی نمی‌کرد، بلکه آنچه برای او مطرح بود بارقه ناگهانی شوق و درک حضور الله بود که وی را در اوج سرمستی و بی‌خبری چنان از خویشتن بی‌خود می‌کرد که روی به طامات و شطحیات می‌نهاد. در این حالات و تلاطمات روحی، خداوند به عنوان محبوب خطاب می‌شود و در فصل بیست و سوم یا «نکاح روحانی» بهاء از شدت شوقی که به ارتباط هرچه بیشتر و نزدیک‌تر با خدا دارد، دچار توهمات رمزآلودی گشته و حتی آنها را در یادداشتهای خود با تمام جزئیات، یک رابطه عاشقانه به تصویر می‌کشد و از روحانیت این پیوند دم می‌زند.

منظور بهاء در اینجا عشق پرشور تمام اجزاء و ذرات کائنات است به پروردگار. از چنان نوعی که پیش از وی در روح و قلب انبیاء و اولیاء نفوذ کرده و طورسینا را منهدم کرد. وی این آرزو و تمنا را به خصوص در بامدادان که از خواب نویسن بیدار می‌شود احساس می‌کند: «وقتی که از خواب بیدار می‌شوم همه جهان را «تویی» الله بینم، چو بر خود بنجیم تویی الله را در کنار گیرم و می‌بینم که از تویی الله در حواس من چه می‌آید. ساعتی در تویی الله درمی‌آمیزم و عجایب باطن تویی الله را نظر می‌کنم و شراب مزه هر عجیبی را چنان نوش می‌کنم که تا دیری بی‌هوش می‌مانم.»

با این وصف مایر توانسته است با تمام قدرت و مهارت خود خطوط اصلی عرفان بهاء را از ورای اوهام و تخیلات وی بیرون کشیده و بر چارچوبی منسجم استوار سازد. به خصوص مفاهیمی چون جبر و اختیار علیت و فاعلیت، اتحاد و اتصال، وحدت وجود، قدیم و حادث آفرینش و اشراق و مباحث کلامی دیگر مسائل قابل تأملی هستند که استاد مایر آنها را در پژوهشهای دقیق و علمی خود متبلور ساخته است.

**وی در یک جمع بندی نهایی می‌گوید:** تصویر کلی که بهاء از عرفان خود ترسیم کرده است، با همه کاستیها و عدم انسجام، طرحی نو و شگفت‌انگیز است که با قدرت تمام بر بسیاری از پوشیدگیها و پیچیدگیهای خلقت غالب آمده است. اگر وی به تفکرات و تأملات لحظه‌ای اکتفا نمی‌کرد و آراء و افکار خود را در یک نظام منسجم و مرتبط پی می‌ریخت، بلا تردید مرد بلندآوازه‌ای در تاریخ معارف اسلامی می‌شد. ولی در شرایط و موقعیت آن زمان اثری از وی به جای مانده است که اصالت و صراحت بی‌دریغ و صفای بی‌حجاب آن شخص را مجذوب می‌کند: «اگر گویند تو الله را می‌بینی یا نمی‌بینی، گویم که من به خود بینم که «لن ترانی» اما چو او بنماید چه کنم که بینم؟» (معارف، ج ۱ ص ۲ س ۳-۲).

اینک فزازهایی چند از استاد فروزانفر درباره شخصیت بهاء‌ولد و سبک معارف: «نکته مهم دیگر صراحت گفتار مؤلف است در ذکر مطالب خصوصی و اعتراف او به نقصان احوال خود. همچنین شهادت او در انتقاد بزرگان عهد از قبیل محمد خوارزمشاه و

فخرالدین رازی که هر یک در مرتبه خود قدرت و توانایی بسیار داشته‌اند، اهمیت بسیار دارد. نثر معارف از نوع مُرسل است و سجع و صنایع لفظی در آن کم‌تر دیده می‌شود و با این همه چون مؤلف ناچار بوده است که مطالب بسیار دقیق را در قید عبارت آورده و در کسوت لفظ جلوه دهد سخن او در بعضی مواضع پیچیده و مبهم است. علاوه بر این بهاء ولد در تقریر مسائل عرفانی روش تازه و اسلوب جدیدی در پیش گرفته و به جای بحث در ابواب معاملات و احوال و مقامات و شرح مصطلحات صوفیه - چنان که معمول این طایفه است - تصورات و تفکرات خود را که از شنیدن آیتی یا روایتی و دیدن منظری حسی یا معنوی برانگیخته شده است، در قالب تخیلات و اصطلاحات شخصی خود شرح می‌دهد و این اسلوب خود امری تازه و نامعمول بوده و زبان فارسی و نثر صوفیانه هنوز آماده این بیان و طریقه نوآیین نیستند.» در توصیف جنبه ادبی معارف استاد فروزانفر می‌گوید: معارف بهاء‌ولد از جهت اشمال بر نوادر لغات و تعبیرات یکی از گنجینه‌های لغت فارسی است، زیرا هم از لحاظ تنوع مطالب و هم از جهت وسعت دامنه فکر و هم از نظر آن که برای ارشاد مردمان تقریر یافته است، آوردن الفاظ و لغات گوناگون و تعبیرهای تازه و نوآیین گوینده را ضرور بوده است. به طور کلی می‌توان گفت که این کتاب از جهت بیان مطلب به اشعار گویندگان بزرگ شبیه‌تر است تا به کتب اصحاب استدلال و اهل تحقیق و به همین جهت خواننده پس از آشنایی به روش گفتار مؤلف تصور می‌کند که به مطالعه و تأمل در یکی از منظومات و قصاید دلپذیر زبان فارسی مشغول است، نه کتابی در تصوف و تفسیر قرآن و توضیح احادیث نبوی. به خصوص که تعبیرات شاعرانه و تشبیهات لطیف و استعارات و مجازات شیرین از جهت نظم ظاهر و ادای معانی جنبه شاعرانه آن را هر چه قوی‌تر نموده است. (معارف، مقدمه)

با استاد مایر، مؤلف کتاب بیشتر آشنا شویم  
عاریت کس نپذیرفته‌ام

آنچه دلم گفت بگو گفته‌ام  
تک بیتی است از صدرالدین محمد بن حسینی دهلوی مشهور  
به گیسو دراز از عرفای طریقت چشیده که بر سنگ مزار استاد فریتس مایر بنا به وصیت خود ایشان حک شده است. استاد مایر پیر فرزانه‌ای که از پایگاه رفیع عزلت و جایگاه بلند اندیشه‌های تابناک خویش ژرفنای تاریخ و گنجینه‌های حکمت و اسرار مشرق زمین را درنور دیده و سال به سال برگی تازه بر اوراق زرین حیات پربار خود می‌افزود، بیش از پنجاه سال ذهن خلاق و دانش وسیع خود را با کوششی خستگی‌ناپذیر وقف مطالعه و پژوهش در معارف اسلامی و دستاوردهای عرفان ایران کرده و عرصه‌های بکر و ناشناخته‌ای را در قلمرو علم کلام و تاریخ تصوف گشود. این شرق‌شناس نامدار که متأسفانه پیش از چاپ و انتشار این ترجمه در دهم جولای ۱۹۹۸ دارفانی را وداع گفت، در دهم جولای ۱۹۱۲ میلادی (سالروز مرگ خود) در شهر بال (بازل) سوئیس چشم به جهان گشود. دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی خود را در دهکده گلتر کیندن از توابع بال سپری کرده و تحصیلات دبیرستانی خود را در بال به اتمام رسانید، سپس در دانشگاه بال به تحصیل در رشته‌های معارف اسلامی، زبان و ادبیات سامی، متن‌شناسی و فقه‌اللغت در نزد استادان بنامی چون رودولف چودی (Rudolf Tachudi) و والتر باوم گارتر (Walter Baumgartner)، پتر فون درمول (Peter von der Mühl) و دیگر اساتید فن پرداخت. در زمستان سال ۱۹۳۶-۳۷ پایان‌نامه دکترای خود

را دربارهٔ شیخ ابواسحق کازرونی نزد استاد عالیقدر خود رودولف چودی به اتمام رسانید و هم او بود که فريتس ماير را در سال ۱۹۳۵ به استانبول و نزد هلموت ريتز فرستاد تا با همکاري وی به تنظيم و گردآوری نسخ خطی در کتابخانه‌های استانبول بپردازد. در سال ۱۹۳۷ برای اولین بار سفری به ايران کرده و مدتی در شهرهای تهران، اصفهان و شیراز اقامت گزید. ماير در سال ۱۹۳۸ بار ديگر به استانبول عزيمت نمود تا مطالعات خود را دربارهٔ معارف اسلامی و عرفای فارسی زبان تکميل نموده، با همکاري نزدیک هلموت ريتز به جمع‌آوری و تنظيم نسخ خطی کتابخانه‌های مساجد استانبول بپردازد. تعدادی از تبعات استاد در زمینه تصحيح و مقابله نسخ خطی و تجديد چاپ آنها در همین سالهای اقامت ایشان در ترکیه صورت گرفته است.

از جمله آثار نخستین ماير تصحيح و چاپ *فردوسی المرشدیه* اثر محمودبن عثمان با مقدمه‌ای بسیار جامع در باب شیخ ابواسحق شهریار کازرونی است. همچنین مقاله‌ای دربارهٔ شیخ احمد جام و منابع *فحاحات الانس جامی* و نیز *فوائح الجمال و فوائح الجلال* که تحقیقات گسترده‌ی وی را دربارهٔ شیخ نجم‌الدین کبری در برمی‌گیرد، از کارهای ارزندهٔ استاد در ترکیه است. استاد ماير در سال ۱۹۴۱ در سی سالگی با تحقیقات بسیار جامع خود دربارهٔ مهستی شاعرهٔ ايران و رباعیات وی رسالهٔ خود را برای احراز کرسی شرق‌شناسی با موفقیت به اتمام رسانید. در این کتاب رباعیات مهستی با دقت و ظرافت تمام ترجمه و نکته‌های تاریخی، ادبی و اجتماعی آن به شرح بازنموده شده است. گفتنی است که در مقدمه این کتاب یکی از بهترین تحقیقات معاصر را دربارهٔ رباعی و اوزان آن می‌توان یافت. جلد دوم این کتاب که شامل حکایات فولکلوریک دربارهٔ مهستی و امیراحمد سامانی است ناتمام مانده بود که اخیراً به اهتمام همکاران ارزندهٔ ایشان خانم دکتر گودرون شوبرت (Gudrun Schubert) و دکتر رناته وورش (Renate Wursch) در حال تکمیل و انتشار است. ماير در سال ۱۹۴۶ بنا به دعوت دانشگاه فاروق در اسکندریه به مصر عزيمت کرد و تا سال ۱۹۴۸ کرسی زبان و ادبیات فارسی را در آن دانشگاه عهده‌دار بود. در سال ۱۹۶۲ به جانشینی استاد خود رودولف چودی برگزیده شد و کرسیهای شرق‌شناسی، تاریخ ادیان و ادبیات فارسی را برعهده گرفت. استاد ماير از آن تاریخ تا سال ۱۹۸۲ که به درجه بازنشستگی نایل آمد در موطن خود باقی ماند و فعالیت‌های علمی خود را فقط یک بار قطع کرد تا برای سفری نُه ماهه به ايران عزيمت نماید که طی آن به مطالعه و تحقیق در نسخ خطی کتابخانه‌های ايران پرداخت و در همین سال (۱۳۵۲ شمسی) بود که به دریافت درجه دکترای افتخاری از دانشگاه تهران نایل شد. جز این سفر و سفرهای پژوهشی چندی به اکثر کشورهای اسلامی از جمله بیروت، دمشق، مراکش و افغانستان، ماير کلیه دعوتهایی را که برای تدریس یا کرسی افتخاری در ممالک دیگر از جمله ایالات متحده آمریکا از وی به عمل آمده بود رد کرد.

در شرح خصوصیات روحی و علمی ماير باید گفت که وی مهارتی کم نظیر و استعدادی حیرت‌انگیز در کشف معانی و نکات ناشناخته داشت. به طوری که آنچه وی از متون و نسخ عرفا و علما استنباط و استنتاج می‌کرد، نکاتی را در برداشت که شاید در وهله اول و مراحل بعدی نیز از نظر اکثر دانش پژوهان در اختفا می‌ماند. ماير علاقه و کنش خاصی برای پژوهش در عمق موضوعات نادر و شخصیت‌های خاص داشت و کم‌تر به تحقیقات کلی و فهرست‌وار در ابعاد گسترده روی می‌کرد. شاید مثال بارز برای مطالعات اختصاصی و کشف مطالب ناشناخته از عمق شخصیت‌های موردعلاقه وی، کتاب

**ابوسعید ابوالخیر** و بهاء‌ولد باشد که عوالم غریب و اعجاب‌انگیزی را پیش روی خواننده باز می‌گشاید. استاد ماير کارهای علمی خود را با نگارش تذکره‌ها و زندگینامه‌های بزرگ و رسالات کوچک و پراکنده آغاز کرد. وی همچنین در زمینه‌های متعدد و متنوعی چون ادبیات، زبان، الهیات، عرفان و آداب و رسوم قومی فعالیت‌های قابل ستایشی داشته است. ماير در تحقیقاتی که انجام می‌داد خود را کلاً وقف موضوع می‌کرد و تلاش می‌نمود تا کُنّه معانی و مطالب را از پوست خارجی آن جدا کرده و عیان سازد. در عصری که علوم عقلی و معنوی نیز روزبه‌روز بیشتر به زبان انگلیسی گرایش پیدا می‌کنند، وی خدمات ارزنده‌ای به زبان آلمانی در حد یک زبان علمی انجام داد. از آثار استاد ماير علاوه بر پژوهشهایی که پیش‌تر ذکر شد و کتاب **بهاء‌ولد**، کتاب **ابوسعید ابوالخیر** یا حقیقت و افسانه است که سیر تفکرات و پژوهش‌های علمی او را در جهان اسلام و عرفان در بردارد. تحقیقات کم نظیری که در این اثر سترگ از حیات و احوال و سلوک و طریقت ابوسعید به عمل آمده است از چنان عمق و ابعاد گسترده‌ای برخوردار است که صدها نکته بدیع و نوظهور دیگر را نیز نه تنها از عرفان ابوسعید بلکه تاریخ و فلسفه تصوف اسلامی، فرق مذهبی، مکاتب مختلف فقه و اهل کلام، نظام خانقاهها و تحولات سیاسی و اجتماعی آن عصر را نیز دربر گرفته است. ترجمه این اثر ماندگار در مهرماه ۱۳۷۸ از طرف مرکز نشر دانشگاهی منتشر شده است. همچنین مجموعهٔ عظیم **سنگهای زیربنای معارف اسلامی** (Bausteine) که از طرف همکاران و شاگردان استاد به مناسبت هشتادمین سالروز تولد ایشان چاپ و تنظیم شده بود یکی از بدیع‌ترین جُنگهای گنجینهٔ بازیافتهٔ معارف اسلامی، عرفان و کلام و شعر و ادب فارسی است که از مقالات برگزیده، پژوهش‌های نادر و رسالات پراکندهٔ استاد با اصلاحات و الحاقات و فهراس تخصصی ایشان تشکیل شده است. بالاخره آخرین آثار ماير تحقیقاتی است وسیع دربارهٔ فرقهٔ نقشبندیه که در سال ۱۹۹۴ در دو مبحث کلی **رابطه قلبی مرید و شیخ** و **اعمال قدرت و تصرف در نزد مشایخ** به چاپ رسیده است. همچنین رسالهٔ تحقیقی **اسماعیلیه و عرفان در قرون ششم و هفتم** توسط نگارنده ترجمه و به زودی از طرف مرکز نشر دانشگاهی به چاپ خواهد رسید. از استاد ماير کارها و پژوهش‌های ناتمامی نیز بر جای مانده است که از آن جمله است: تحقیقات جامع وی دربارهٔ حیات پس از مرگ حضرت محمد (ص) و ارتباط آن حضرت با عرفان و پژوهش‌های استاد در عرصهٔ بکر و ناشناخته‌ای از عرفان ايران و گنوستیک یونان باستان. وی سعی داشت ریشه‌های مانویّت و اندیشه‌های عرفانی مستتر در تعالیم زرتشت را در آراء گنوسی یونان باستان جست‌وجو کند، ولی پیوسته بیم از آن داشت که عمر در حال افول وی مجال اتمام این کار عظیم را ندهد. استاد ماير علاوه بر دریافت دکترای افتخاری از دانشگاه تهران، دکترای افتخاری از دانشگاه فرایبورگ، عضویت آکادمی علمی هایدلبرگ و عضویت افتخاری انجمن شرق‌شناسان آلمان را نیز دارا بود.

